

سارا بودبار بداهه

با رقص قلم گلایه‌ها می‌رویند  
از چشم ترم کنایه‌ها می‌رویند  
با ابر سیاه ماه زندانی شد  
از شهر نماد سایه‌ها می‌رویند



اشرف السادات  
کمانی

روز زن و روز مادر مبارک

من زنم

من زنم از زندگانی و زمینم  
مادرم نقشی به دوران، ریزیم

قدرتم ایمانم و عشق و وفایم  
موج آزادم به دریا، اینچنینم

پرورش دادم چه گل‌ها در کنارم  
باغبانی تا به وقت واپسیم

تریت شالوده کارم به دنیا  
چرخ زبرین در سرا و بیش از اینم

حق خود را می‌ستانم با دلبری  
مهر استحکام و قدرت بر جبینم

نقش زیبای رشادت، هم‌طرازی  
بر فراز سربلندی می‌نشینم

زندگی با عشق نقشم را کشیده  
من در اوج و افتخار سرزمینم



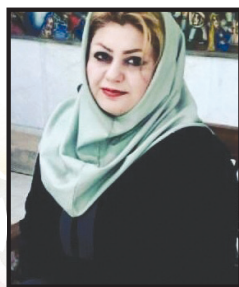
تا رمز و کلید زندگی دست زن است  
هر جرعه بنوشد آدمی مست زن است  
زن حل معما و سؤالی ست بزرگ  
زیبایی و شور عشق پیوست زن است



تا مادر من به موج دریا ماند  
گویی همه رمز و راز دنیا داند  
نقاشی مادرم ز دستان خداست  
با عشق و وفا حل معما خواند



سارا سینکی



چشم‌ت طلوع حضرت خورشید زندگی‌ست  
دست تو امتداد رویداد زندگی‌ست

لب‌های تو طراوت عشق است بر لبم  
احساس تو چکیده امید زندگی‌ست

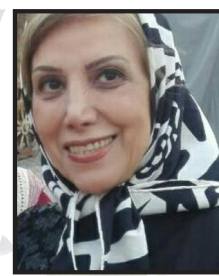
با هر قدم برقص که باور کند دلم  
عشق تو شرح تابش و تمجید زندگی‌ست

ای آسمان تبار غزل‌های دلکشم  
لبخند تو قصیده تمدید زندگی‌ست

موهای تو شکوه شبستان آرزوست  
اندام تو غرور مواعید زندگی‌ست

بر من بتاب، شوکت من در ترانه‌هام  
حالا که چشم‌پاک تو خورشید زندگی‌ست

فریده توکلی



زنی که زندگی او سه دسته ریحان بود  
به فکر زندگی خود نه، فکر ایران بود

به عاشقانه خود فکر می‌کند حالا  
زنی که عشق برایش عزیز چون جان بود

به حسرت همه لحظه‌هاش عادت داشت  
زنی که زاده پاییز تا زمستان بود

دلش هوای کمی خنده داشت در همه عمر  
زنی که سایه‌اش این روزها پریشان بود

زنی که طاقت او مانده است و خسته نشد  
هنوز مثل همیشه به روی ایوان بود

فریده مانده و در فکر یک نفس عشق است  
اگرچه خانه‌اش از پای بست ویران بود

گذشت مهر و توای دیارمان ابری ست  
بدون تو به خدا لحظه لحظه باران بود

برازجانی



دست دادی به من و دل‌نگران باشد  
نه فقط لحظه‌ای از عشق زمانت باشد

گل گرفتگی و گذشتی و محبت در دست  
نرود مهر ز دل، سینه مکانت باشد

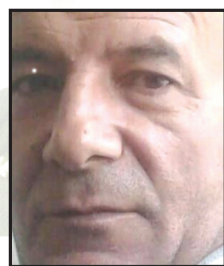
شمع روشن کنی و تا رخ او سایه زند  
سایه‌ی چشم و لبش قوس کمانت باشد

به‌قرار آید و او حرف دلش را گوید  
تا ابد دلبر جانان نهانت باشد

چه خوش است اینکه فقط گوش دهی بر حرفش  
و صدایش همه‌جا بانگ اذانت باشد

پس از آن حلقه مو بین که کمندت گشته  
شکن و پیچش آن سود و زیانت باشد

دست بر دست بنه گرمی دنیا حس کن  
خنده را سر بده چون یار جهانت باشد



حسن حاجتی

شب است و ازدحام خلوت مرد  
زن است و انزوا هم‌صحبت درد

سکوتی یخ‌زده خیره به دیوار  
شده خورشید هم در آسمان سرد

عاشق شده‌ام ای یار، در دام تو هم بسیار  
جان‌ها همه بی‌مقدار، دل‌ها همه بی‌دلدار  
بردار ز رخ پرده، بنگر که چه‌ها کرده  
افتاده ز پا اشعار، ابیات همه بر دار

آخر تو چه می‌سازی، در بازی خون بازی  
سینه است که با خنجر، هر روز کند دیدار

با دیده خون‌افشان، با ترکشی از مژگان  
آتش شده خود، مختار فریاد اولی الابصار

دردم و تویی درمان، جسمیم و تویی جانان  
گویند درودیار، افتاد ز سر دستار

ای صاحب آسایش، ای مایه آرامش  
دیوار شده آوار، در پرده کنم گفتار

از عشق مشو غافل، در عشق مباش عاقل  
دیوانه بی‌اقرار، افسانه بی‌اسرار

شریعت ادیبی



بخش سه

یا فاطمه (س)

ای آنکه! نام زن را که حرف اول آن اولین حرف کلمه زندگی است به مهر برازندگی زینت دادی  
و حرماگاه عفاف را مامن حرمت بانوان نهادی!

و ای آنکه! ذلت را از نام زن زدودی و بر دیدگان زن ناباوران نور بصارت فرودی  
«آنکه که مردی خیر ولادت دخترش را می‌داند رویش از خشم تیره می‌گشت» و قرآن:

شاهد گویای این مدعا است!<sup>(۱)</sup>  
این بهت سیه رویی آن پدران را که ننگ دختر زاده شدن زن را، در خاک سیاه جهالت خویش فرو می‌پوشانیدند که فریاد  
کردند!<sup>(۲)</sup>

مگر خاک سیاه از حضور نورانی تو به زرفای خویش ننگریست و دستان لاغر دخترکی بی‌گناه  
گردوغبار محاسن پدر را نتکانید تا به جرم زن زاده شدن آخرین وظیفه حرمت گذاری  
به پدر، به مرد را یاد آورد و آنکه با معصومیت خویش، عرق شرم بر پیشانی مغرور جهالت بنشانند؟!<sup>(۳)</sup>  
و تو تا بام عروج عزت زن گام زدی. با تاول‌های دستان دستاس گردانت. اما!

اما، عصاره شیرین دین را، ایمان را، غیرتمندی و ظلم‌ستیزی را هم‌زمان به کام شیر شرزه  
میدان استقامت، شهید بزرگراه قیامت. ریختی و نسل جسور و منقلب کننده قلوب انسان‌ها را به رزمگاه حقیقت گسیل  
کردی تا چراغ‌دار نور حق و عدل و انصاف باشی؛ و ناحق را برستیزند. صدای غلغل زنجیرهای اسارتشان و زخم‌های تازیانه  
بشت طاقتشان، روپهان مکار و حیله‌گران تبه‌کار را تا انتهای تاریخ رم داد. آری! اگر روزی سلاح تو پهلوی شکست‌ها بود.  
اگر کلام وحی گونه خطبه‌های<sup>(۴)</sup> سوزناک تو شمشیری بر قلب دشمنانت، گشت. پس از تو خون سرخ لاله‌ها و شقایق‌ها،  
سلاحی کاری‌تر گشت و بر قلب‌های خصمان دیرینه‌ات نشست؛ و غلغل زنجیر دست و پای سجدات صدای خطبه‌های آتشناک  
او را تا عمق جگرگاه زمان تأثیر داد. یا فاطر بحق فاطمه...

توضیح: ۱-۳-۲-۴ - اشاره به آیات و احادیث است که در اینجا برای اختصار حذف گردیده



منتظر داستان و اشعار شما هستیم  
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به  
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل  
ارسال نمایید.  
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد  
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.  
tolou.news@yahoo.com